

# تولد در میدان انقلاب

[ رضا اسماعیلی ]



میدان خاموش جنگ‌اند

با نقش‌های بی‌حرکت

و نیزه‌های شکسته

(باران آرزوها را خیس می‌کند، ص ۸۱).

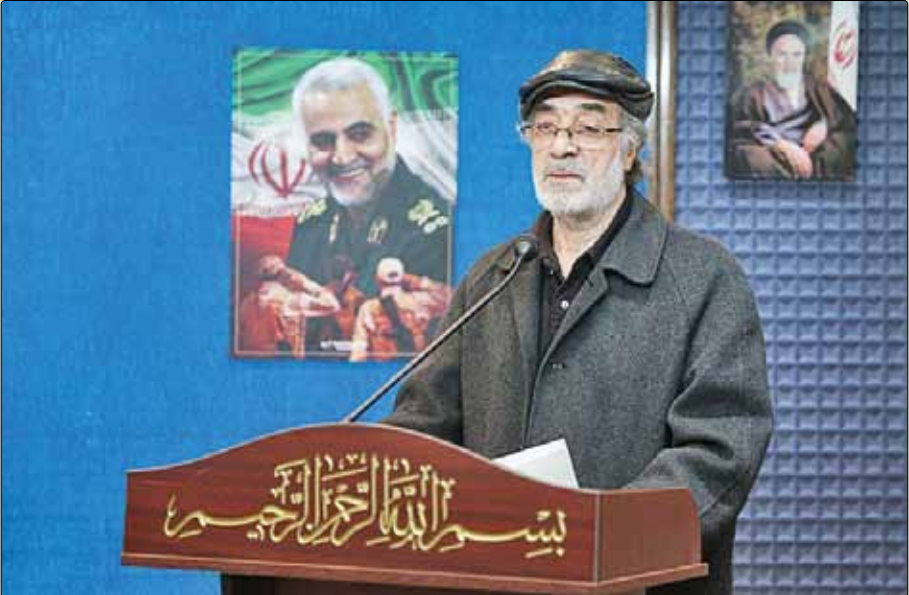
زبان اسرافیلی در غزل، زبانی سالم، منسجم و استوار، عاری از هر گونه غموض، تصنع و تکلف و پیراسته از کسره‌های اضافی یا وصفی سهل‌انگارانه و ترکیب‌سازی‌های «جدول- ضربی» است که در برهه‌ای از تاریخ ادبیات بعد از انقلاب، سخت باب شده

بود. طراوت و دلنشینی این غزل‌ها تا حدود زیادی مرهون پیوند مبارک قابلیت‌های موسیقایی و فنی غزل کهن با مؤلفه‌های زبانی سبک نیمایی است که محصول این پیوند در ذهن و زبان اسرافیلی و اکثر شاعران بعد از انقلاب، زایش غزل‌هایی است که اصطلاحا به آن «نوکلاسیک» یا غزل مدرن می‌گویند:

منزلت افتاد اگر در کویچه تا مهتاب‌ها  
 می‌توان دیدن تو را، چون موج‌ها در آب‌ها  
 عشق، همسویی ندارد بی هوس، بیدار باش  
 رنگ دریا می‌نماید خفته را،

مرداب‌ها

در کدامین کپکشان ماؤا گرفتی، کاین چنین می‌خورد برهم نظام رمل و اسطرلاب‌ها  
 منزل آن جان قدسی، محبس این خاک نیست کی نشیند آفتابی در حصار قاب‌ها؟  
 عاشقان با حلقه خونین، رقص بسمل می‌کنند خون دل می‌ریزد اینجا، ناله مضراب‌ها  
 موج این دریا فریبت می‌دهد، ای دل، حذر



حسین اسرافیلی به اعتبار چهارپاره‌هایی که در مجموعه آثار خود چاپ و منتشر کرده است، از شاعرانی است که باید بر نقش و تأثیرش در احیای «چهارپاره»سرایي بعد از انقلاب تاکید کرد. تأملی در چهارپاره‌های او در مجموعه شعر «رد پای صدا»، نشانگر این نکته است که لحن و لهجه چهارپاره‌هایش - به‌رغم چهارپاره‌های پیش از انقلاب که رمانتیک و احساسی بود- حماسی و برانگیزاننده است. در آیینه این چهارپاره‌ها می‌توان سیمای باشکوه راست‌قامتان جاودانه تاریخ و حماسه‌آفرینان ۸ فصل عشق را بخوبی به نظاره نشست:

من و تو از حصار آمده‌ایم  
 پای‌مان زخمی دودیدن‌هاست  
 نقش‌ها دیده‌ایم بر سر نی  
 چشم‌مان، شرمناک دیدن‌هاست

\*\*\*

شبهه در شبهه، اسب در میدان  
 یال گسترده تا کرانه دور  
 پشت زینش، سوار سبز قبا  
 چشم بر چشمه‌های روشن نور  
 (رد پای صدا، صص ۱۴۷).

شعر شاعران نسل اول و دوم انقلاب -که در فضای انقلاب و سال‌های دفاع‌مقدس بالیده بودند- هر چند پیشانی‌نوشت «شعر آیینی» را نداشت ولی به معنای واقعی کلمه - هم در صورت و هم در سیرت - شعر آیینی بود؛ ولی بسیاری از شعرها که این روزها عنوان شعر آیینی را بر پیشانی خود دارند، به خاطر کوتاهی‌های مضمونی و اعتقادی، نه‌تنها شعر آیینی نیستند، بلکه به نوعی در مسیری مخالف با روح دین و آیین حرکت می‌کنند!

وجه تمایز شاعران نسل اول و دوم انقلاب -که استاد حسین اسرافیلی نیز در شمار آنهاست- با بعضی شاعران نسل امروز در کیفیت سلوک دینی آنان است. شاعران نسل اول و دوم انقلاب به خاطر درک حضور عالمان و عارفان کامل و عاملی چون امام(ره) و شاگردی در مکتب انسان‌ساز اسلام‌اندیشان فرهیخته‌ای چون استاد مطهری‌ها، طالقانی‌ها، بهشتی‌ها، مفتاح‌ها، شریعتی‌ها، جلال آل‌احمدها و… از صورت‌های به سیرت دین‌ راه یافته و حقیقت‌

آمده‌ی شعر آیینی را دریافته بودند. در سینه آنان محبت اهل‌بیت(علیهم‌السلام) بالی برای پریدن به ملکوت معرفت دینی بود ولی متأسفانه امروز بسیاری از ما در منزل «محبت» متوقف مانده‌ایم و گامی در مسیر صعود به ملکوت معرفت و حکمت دینی برداشته‌ایم. به خاطر همین نقیصه است که از جان و جهان بسیاری از شعرهای آیینی امروز ما بوی کفر و شرک به مشام می‌رسد و رفته‌رفته شعر آیینی ما دارد به شعری «ضدآیینی» تبدیل می‌شود.

با تأملی اجمالی در شعرهای دینی و آیینی استاد حسین اسرافیلی به راحتی می‌توان فهمید که ارجمندی این آیینی سروده‌ها به خاطر رسالت و اصالتی است که شاعر از حقیقت، سیرت و باطن دین به ارث برده است. این رسالت و اصالت مکتبی در آیینه غزل زیر بخوبی متجلی شده است:

اسرافیلی از شاعرانی است که ضمن اعتقاد به ضرورت خطر کردن برای آفرینش ادبی و با التزام به نوآوری، به این نکته نیز توجه داشته که باید در مسیر اعتدال گام بردارد و با حفظ اصول و قواعد به این مهم بپردازد تا در چاه و چاله‌بازی‌های لفظی، صوری و تکنیکی سقوط نکند، زیرا او بر این اعتقاد است که شعر باید برای پلای ایجاد ارتباط صمیمی با مخاطب باشد و این مهم هیچ‌گاه بادمین‌در تنور الفاظ مطمئن حاصل نمی‌شود،بلکه بادمین روح عشق و صداقت و تعهد در کالبد همین‌واژه‌های معمولی به‌دست می‌آید

یوسفعلی میرشکاک، ساعد باقری و احمد عزیزی در شمار این شاعرانند. نام حمید سبزواری را نیز می‌توان - با تساهل و تسامح - به این لیست افزود، زیرا وی بوسه بنشانند لب آتش نشانت را

خالق «تولد در میدان» به ادب و آداب شعر دینی و آیینی پایبند است و خوب می‌داند که حوزه شعر آیینی جای خیال‌پردازی‌های شاعرانه صرف نیست. او به این دقیقه واقف است که در این ساحت مقدس نباید زمام اختیار خویش را تنها به دست خیال وحشی بسپارد، بلکه باید با مَرکب خیال تا جایی پیش برود که به بیان واقعه و ترسیم سیمای اصیل و روشن بزرگان دینی کمک کند.

هر چند این نوشتار به پایان رسید ولی نیک می‌دانم که هنوز ناگفته‌های فراوانی درباره اشعار و آثار استاد اسرافیلی عزیز وجود دارد که امیدوارم دیگر پژوهشگران، با فرصتی فراخ‌تر به آن بپردازند. قصد و نیت اصلی من از قلمی کردن این سطور، فقط و فقط عرض ادب و ارادت به محضر این شاعر فهیم و فرهیخته بود.

با سلام و درودی دوباره به این حماسی‌سرای جان آگاه و روشن‌اندیش و به نشانه سپاس و عرض ارادت، خاتمه این‌گفتار را به یک رباعی زیبایی عاشورایی از مَؤرِین کنم. با آرزوی شکوفایی و درخشش بیشتر برای او:

هر چند که آن علم به زیر آمده بود  
 خورشید، برابرش حقیر آمده بود  
 تا چشمه فیض خیمه‌های عطشان  
 دریا به طلب، چنان کویر آمده بود

چهارشنبه ۶ بهمن ۱۴۰۰  
 وطن‌امروز | شماره ۳۴۱۱  
 [ **شعر و ادب** ]

نکاه

یادداشتی بر مجموعه‌شعر «بهانه می‌کنم تو را»

اثر الهام نجمی

**توأمان شعر و شعار**

[ وارث گیلانی ]



بی‌شک نام بلند شهیدان همیشه ماندگار است و در شعر امروز ایران نیز پایدار و برقرار؛ آن‌گونه که در شعر کمتر شاعری، شعری درباره ایشان دیده نمی‌شود. اما در مجموعه‌شعر «بهانه می‌کنم تو را»، اثر الهام نجمی ۳۷ ساله، نام مجموعه تقدیم به شهیدان و کل کتاب نیز تقدیم شده است به فرمانده جاویدالآثر حاج‌احمد متوسلین؛ اجرش با شهیدان آن‌شاه‌الله.

شعرهای این دفتر به ترتیب تقدیم شده است به شهیدان حاج‌حسین همدانی، ابراهیم همت، مرتضی آوینی، حاج‌قاسم سلیمانی، محسن حججی، حسین قمی، مهدی تامنی‌راد، فلاح‌پیشه، کجیاف، محمدبلباسی، محسن فخری‌زاده، رحایی و شهیدان دیگر (به‌طور کلی) و همسران و مادران شهیدان و- این کتاب را انتشارات ۲۷ بعثت در ۶۲ صفحه چاپ کرده است. همه شعرهای این کتاب کلاسیک است و بیشتر در قالب غزل و چهارپاره است با چند مثنوی.

نخستین شعر این دفتر تقدیم شده به شهادت؛ شعری که غزلی ۵ بیتی است و اسم مجموعه‌شعر نیز از آن گرفته شده است:

«بهانه می‌کنم تو را، بهانه می‌کنی مرا  
 به کارزار زندگی، روانه می‌کنی مرا  
 بین چقدر خسته‌ام، غزال دل شکسته‌ام  
 میان خون دل چرا، نشانه می‌کنی مرا؟  
 کپوتری‌ست سوی تو، پریده دل به کوی تو  
 به آسمان دیگری روانه می‌کنی مرا  
 به بیکران رسیده‌ام، چه دردها که دیده‌ام  
 شهید می‌شوم؟ بگو، یگانه می‌کنی مرا؟  
 دل از زمین گسسته‌ام، غریب دست‌یسته‌ام  
 دلم خوش است مهربان، رها نمی‌کنی مرا.

از نوع قافیه بیت آخر که بهانه و یگانه و… را با رهان (رها نمی‌کنی مرا) هم‌قافیه کرده است (کاری که تقریباً در شعر کلاسیک امروز به‌واسطه همصدایی و هم‌آوایی کلمات در قافیه‌پردازی صورت می‌گیرد) که بگذریم، می‌رسیم به خود شعر که دوری بودن ورتش و نیز تا حدی کلامش شبیه شعر مولانا بوده البته ساده‌تر و بی‌طمطراق و موسیقی غلیظی که در شعر مولانا می‌بینم. یعنی در کل، شعری روان و ساده و بدون هیچ دست‌اندازی، مخاطب را می‌رساند تا جای دل خواه شعر قدرتمند قوی‌ای نیست اما روان و جاری است در سادگی خود. در غزل بعدی گاه به ضعف تالیف‌هایی برمی‌خوریم که حتی به نوعی مشکل دستوری هم پیدا می‌کنند آنجا که شاعر می‌گوید:

«چقیه، بند بوئین و لباس غرق خون‌هاشان  
 چقدر از هر کدامش راه سمت آسمان دیدم».
 از حذف «ه» قبل از «دیدم» و از تارسانی «هر کدامش» که بگذریم، از «راه» و «سمت» دیگر نمی‌توان گذشت، زیرا درستش این بود که گفته شود «راه آسمان را دیدم» یا «.. سمت آسمان را فهمیدم» و امثالهم.

یا ضعف تالیفی و اشکال دستوری که کلمه «هم» در بیت ذیل ایجاد کرده است:

«برایم کربلا می‌شد مجسم آن زمانی که  
 شهید بی‌سری را هم زیارت‌نامه‌خوان دیدم».

ضمن اینکه کلمه «هم» حشو و زاید هم است. البته از بیت‌های زیبایی این دفتر نیز نباید گذشت که یاد شهیدان را برای ما عطر آگین و تازه‌تر می‌کند:بیت‌هایی عاطفی و تصویرساز نظیر:

«شهادت تو را برد و هم‌سنگرت را / به همراه خود برد چشم  
 توت را / در آن غربت سرخ، صحرای جبهه / گرفت عطر سیب  
 تن بی‌سرت را / غباری پر از دود و خاکستری داغ / زمین گیر  
 می‌کرد بال و پرت را / ولی آسمان شور و شوق تو را داشت /  
 و می‌سوخت آن لحظه آخرت را».

غزلی که شاعر به حاج‌ابراهیم همت تقدیمش کرده است. شاعر گاه با زبان حماسی حرفش را می‌زند، در وزنی که مناسب این حماسه است؛ در شعری که به شهید مرتضی آوینی تقدیم شده است:

«روایت کرد چمنات شکوه شیرمردان را  
 غرور کوه‌های غیرت و مردان ایران را».

منتهای بیبت اول -که توأمان شعار است-بیت‌های دیگر این غزل نه‌چندان شعاری است و تعبیر تکراری‌اش نیز اندک است:
 «گناهت راوی فتح طلوع صبح سنگرهاست  
 شهادت داد قلبت روزهای سخت توفان را».

در بیت سوم، شاعر به جوهر شعر نزدیک‌تر می‌شود:
 «بگو از دشت‌های سرخ از سجاده‌های عشق  
 بگو از سبزویشانی که دانستند باران را».

و در بیت چهارم و پنجم، مصراع‌های دوم‌شان بکر است:
 «بیا تفسیر کن از آیه‌صاحب شهادت را  
 مضامینی که آرامش دهد غوغای این جان را  
 بین ما ماییم و دنیا، روزهامان غرق در غفلت  
 شقایق کون نشانت؟ فتح کن فصل زمستان را».

این نزدیک شدن به جوهر شعر و دوری از تعبیری که تکراری است، در بعضی شعرهای شاعر جلوه بیشتری پیدا می‌کند؛ مثلاً در شعری که به شهید حججی تقدّم شده است. اگرچه آن ضعف پیشین را در این غزل نیز می‌بینیم، یعنی شعزاری و تکراری و نظم بودن مصراع‌های اول ابیاتی که مصراع دومش تازه و بکر است. البته بیت اول غزلی که به شهید حججی تقدیم شده است، هر ۲ مصراعش زیبایی است اما در بیت‌های دیگر دچار همان مشکلی شده که گفته آمد:
 «فتی و پشت قدم‌های تو باران می‌ریخت  
 عشق زانو زده و اشک پریشان می‌ریخت  
 چشم بستنی تو ز دنیا و ندیدی او را  
 هیبتش بود که در پیش تو آسان می‌ریخت».